

جایگاه یمن در سیاست خارجی عربستان سعودی

حمید سرادار^۱ / میرهادی موسوی^۲

۱. آقای حمید سرادار، دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای گرایش خلیج فارس، دانشکده روابط بین‌الملل
hamid.saradar@gmail.com
۲. آقای میرهادی موسوی، دانش‌آموخته کارشناسی ارشد دیپلماسی و سازمان‌های بین‌المللی، دانشکده روابط بین‌الملل
mirhadimousavi@yahoo.com
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱/۱۶) تاریخ تصویب: (۱۳۹۴/۳/۳۰)

چکیده

یمن به‌عنوان همسایه عربستان، همواره در سیاست خارجی این کشور از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و از زمان استقرار نظام جمهوری در یمن در دهه ۱۹۷۰ نیز روابط دو کشور وارد مرحله جدیدی شده است. دو کشور دوره‌های متفاوتی از رویارویی و همکاری را پشت سر گذاشته‌اند، اما وجه مشترک همه این دوره‌ها، تلاش عربستان برای افزایش نفوذ در یمن بوده است. شاید به‌دلیل به‌هم‌پیوستگی جغرافیایی-جمعیتی و امنیتی، یمن در نگاه استراتژیک عربستان از نظر اثرگذاری بر امنیت ملی- در سطح کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس قرار داشته باشد. این مقاله در پی پاسخ به این پرسش است که یمن چگونه می‌تواند منافع حیاتی عربستان را به‌خطر بیندازد؟ در پاسخ به این پرسش، فرضیه مطرح این است که دو عامل ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک در به‌خطر افتادن منافع عربستان از سوی یمن مؤثر هستند که در هر برهه زمانی، یکی از این عوامل به عامل تعیین‌کننده تبدیل شده است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد پیگیری سیاست «یمن ضعیف» و «افزایش نفوذ» در این کشور با استفاده از دیپلماسی دلار و همراه کردن قبایل با خود، در سیاست خارجی عربستان در قبال یمن امری ثابت بوده است. در مورد توفیق عربستان در دستیابی به اهداف خود در مورد یمن می‌توان گفت، اگرچه عربستان نتوانسته است نفوذ سازماندهی‌شده‌ای در یمن به‌دست آورد، اما تا حد زیادی در جلوگیری از ایجاد پایگاه نفوذ توسط دیگر قدرت‌ها، موفق عمل کرده است.

▪ واژگان کلیدی:

یمن، عربستان سعودی، سیاست خارجی، سیاست نفوذ، استراتژی یمن ضعیف

مقدمه

یمن در جنوب شبه‌جزیره عربستان قرار دارد و از شمال با عربستان و از شرق و جنوب شرقی با کشور عمان، همسایه است. این کشور با ۵۲۷ هزار کیلومتر مربع مساحت و حدود ۲۶ میلیون نفر جمعیت، بخشی از شبه‌جزیره عربستان است (The World FactBook, 2014). شبه‌جزیره عربستان مهم‌ترین گلوگاه انرژی، ترانزیت کالا و بازار تجارت بین‌المللی به حساب می‌آید. این موقعیت هنگامی که به موقعیت کشورهای پیرامونی خلیج فارس (ایران و عراق) اضافه شود، از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شود. نزدیک به نیمی از ذخایر استراتژیک انرژی در این منطقه قرار دارد و در این میان، تضمین جریان آزاد انتقال انرژی به کشورهای غرب از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به علاوه، یمن دست کم دارای چهار موقعیت ویژه ژئوپلیتیک است؛ اشراف یمن بر خلیج عدن، اشراف کامل و بی‌رقیب آن بر مهم‌ترین تنگه استراتژیک جهان (باب‌المندب)، اشراف کامل بر آبراه حساس دریای سرخ، تسلط یمن بر کوه‌های استراتژیک «مران» که از سواحل عدن آغاز و تا منطقه طائف در جنوب غرب کشیده می‌شود. با این وصف، تحولات یمن، به تحول عمده در شبه‌جزیره و حتی مناطق اطراف آن، مانند شاخ آفریقا و... منجر می‌شود (کرمی، ۱۳۹۰).

یمن از زمان تشکیل جمهوری در سال ۱۹۷۰ با تحولات گوناگونی در عرصه داخلی روبرو بوده است. علاوه بر جنگ‌های داخلی، درگیری‌های مرزی با عربستان، جنگ‌های شش‌گانه با حوثی‌ها، مبارزه با «حراک» تجزیه‌طلب در جنوب و مبارزه با القاعده از جمله این تحولات هستند. بی‌ثباتی داخلی و فقر گسترده در یمن به‌عنوان فقیرترین کشور عربی، موجب ایجاد زمینه دخالت نیروهای خارجی در تحولات این کشور شده است. در این میان، یمن در نگاه استراتژیک عربستان، از جایگاه برجسته‌ای در مجاورت این کشور برخوردار است. موقعیت جغرافیایی یمن و نوع رابطه آن با عربستان در دهه‌ها و سال‌های گذشته، این کشور را از نظر اثرگذاری بر امنیت ملی عربستان، در سطح کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس قرار می‌دهد (صادقی و احمدیان، ۱۳۸۹).

در میان پژوهش‌هایی که در مورد موضوع این مقاله انجام شده است، بیشتر مقاله‌ها رویکرد بررسی تاریخی را برگزیده‌اند. برای مثال، جعفری ولدانی در مقاله «عربستان سعودی: نگاه به یمن»، به بررسی تاریخی اختلاف‌های مرزی دو کشور می‌پردازد. وی در این مقاله به ریشه‌های تاریخی ادعاهای ارضی و اختلاف‌های مرزی دو کشور، کشف نفت و تشدید اختلافات و... پرداخته است (جعفری ولدانی، ۱۳۷۲). گری‌گوری گاوس در مقاله «یکپارچگی یمن: گذشته و آینده»، موضوع وحدت یمن و نقش عربستان در این مسئله را بررسی می‌کند (Gause, 2011). در بین مقاله‌هایی که رویکرد اقتصاد سیاسی را برگزیده‌اند باید به مقاله مجتبی عطارزاده با عنوان «یمن و چالش با عربستان: اعمال حاکمیت ملی، ابزار هویت مستقل» اشاره کرد که در آن به نیروهای اقتصادی و سیاسی تشکیل‌دهنده رابطه میان یمن و عربستان اشاره شده است (عطارزاده، ۱۳۸۰).

بر این اساس، مقاله حاضر به دنبال پاسخ دادن به این پرسش است که یمن چگونه می‌تواند منافع حیاتی عربستان را به خطر اندازد. بازه زمانی مورد مطالعه از سال ۱۹۷۰، یعنی انحلال رژیم سلطنت و استقرار نظام جمهوری در یمن تا سال ۲۰۱۴ است. در پاسخ به پرسش اصلی پژوهش، فرضیه مطرح این است که دو عامل ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک در به خطر افتادن منافع عربستان از سوی یمن مؤثر هستند که در هر برهه زمانی یکی از این عوامل به عامل تعیین‌کننده تبدیل شده است. برای پاسخ به این پرسش از مفهوم «تصور تهدید»^۱ در سیاست خارجی عربستان بهره‌گیری شده است و سپس تهدید اساسی و اصل حاکم بر سیاست خارجی عربستان در قبال یمن در هر یک از بازه‌های زمانی مورد مطالعه بررسی می‌شود. در این پژوهش از روش تحقیق کیفی براساس گردآوری شواهد و جزئیات از کتاب‌ها، مقالات و نوشته‌ها استفاده شده و مبتنی بر روش استقرایی است.

۱. مفهوم تصور تهدید در سیاست خارجی

رفتار دولت‌ها به‌طور اساسی متأثر از فهم آنها از دنیای اطرافشان (که زمینه اجتماعی دارد) است. به عبارت دیگر، فهم دولت از اینکه دنیا چگونه است و چگونه باید باشد، بر

رفتار آن دولت تأثیر می‌گذارد. این فهم به‌نوبه خود متأثر از هویت و منافع دولت‌ها است. بنابراین برای فهم اینکه چرا دولت‌ها به منازعه با یکدیگر می‌پردازند، یا اقدام به همکاری می‌کنند، باید به بررسی این مسئله پرداخت که این دولت‌ها چه تصویری از منافع و محیطی که در آن زندگی می‌کنند، دارند. به‌نظر می‌رسد رویکرد رئالیسم نوکلاسیک از آنجاکه بر اهمیت متغیرهای داخلی و درک و فهم رهبران از قدرت نسبی تأکید دارد، می‌تواند به‌عنوان چارچوب نظری این مقاله مورد توجه قرار گیرد.

از پرسش‌ها و مسائل اساسی رئالیست‌های نوکلاسیک این است که چرا، چگونه و تحت چه شرایطی ویژگی‌های داخلی دولت‌ها به‌عنوان متغیرهای میانجی بین ارزیابی‌های رهبران از تهدیدها و فرصت‌های بین‌المللی و سیاست خارجی دولت‌ها عمل می‌کند. شولر^۱ عنوان می‌کند که در مطالعه سیاست بین‌الملل، رابطه بین ثبات داخلی و خارجی نادیده گرفته شده است. وی برای توضیح چرایی واکنش‌های متفاوت دولت‌ها به فرصت‌ها و تهدیدهای بیرونی، به چهار متغیر اصلی اجماع نخبگان، انسجام نخبگان، آسیب‌پذیری رژیم و انسجام اجتماعی می‌پردازد. جفری تالیافرو، استیون لابل و نورین رایپسمن به‌عنوان سه تن از مهم‌ترین نظریه‌پردازان رئالیسم نوکلاسیک در جمع‌بندی دیدگاه‌های مربوط به این نظریه به سیاست خارجی معتقدند. می‌توان سه دسته پرسش اساسی در این مورد مطرح ساخت که سیاست ارزیابی تهدید، سیاست انطباق استراتژیک و سیاست استخراج منابع، بسیج داخلی و اجرای سیاست‌ها و راهبردها را دربر می‌گیرد. ارزیابی تهدید به مواردی نظیر چگونگی ارزیابی تهدیدات و فرصت‌ها از سوی دولت‌ها یا تصمیم‌گیرندگان مربوط است. انطباق استراتژیک با محورهایی مانند چگونگی واکنش دولت‌ها به تهدیدهای بین‌المللی و میزان و چگونگی تأثیرگذاری بازیگران داخلی بر سیاست‌های امنیتی خارجی ارتباط دارد و دسته سوم به چگونگی بسیج منابع لازم برای تعقیب سیاست امنیتی انتخاب‌شده و به عوامل تعیین‌کننده در چانه‌زنی بین دولت‌ها و گروه‌های اجتماعی مربوط است. از بین سه نظریه‌پرداز مورد اشاره، شولر معتقد است کشورها ممکن است با توجه به انگیزه ترس یا حرص و یا میزانی از این دو، اهداف سیاست خارجی خود را تعریف و تعقیب کنند (اسدی، ۱۳۸۹).

1. Schwaller, Randall L

از دیدگاهی دیگر، در بررسی پویایی و دگرگونی سیاست خارجی کشورها، باید سه نکته را مورد توجه قرار داد که عبارتند از:

- نخست، درهم‌تنیدگی سیاست خارجی و داخلی کشورها: «سیاست خارجی همواره بازتاب ماهیت حکومت کشور است» (Holsti, 1995). به عبارتی کنش خارجی دولت‌ها بازتابی از سیاست داخلی و اولویت‌هایی است که مبتنی بر سیاست داخلی تعیین می‌شود. برای نمونه، عربستان سعودی که سیاست داخلی آن براساس ریش‌سفیدی و مدارای طایفگی بنا شده، در سیاست خارجی نیز در پی مدارا میان بازیگران سیاسی و ریش‌سفیدی در میان نابرابرها بوده است (سریع‌القلم، ۱۳۸۸: ۲۵).

- دوم، چالش‌ها و فرصت‌هایی که موجب دگرگونی‌های داخلی و خارجی در کشورها می‌شوند: به عبارتی، شرایط محیطی در قالب دو محیط ذهنی و عینی داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی تأثیر فراوانی بر دگرگونی چیدمان سیاست خارجی دارد. تهاجم عراق به ایران در سپتامبر ۱۹۸۰ تحت تأثیر مستقیم محیط عینی مناسب وحشت نظام‌های محافظه‌کار منطقه از گسترش موج انقلاب اسلامی در منطقه و دشمنی قدرت‌های فرامنطقه‌ای با ایران انقلابی و نیز محیط ذهنی رهبران عراق صورت گرفت (احمدیان و زارع، ۱۳۹۰: ۷۸).

- سوم، اولویت‌های سیاست خارجی کشورها: این اولویت‌ها از دولتی به دولت دیگر متفاوت است و الگوهای کنش متفاوتی را به تصمیم‌گیران و مجریان سیاست خارجی تحمیل می‌کند. این اولویت‌ها که برای تأمین منافع ملی و حفاظت از امنیت ملی تعیین می‌شوند، پیش‌بینی سیاست دولت‌ها در شرایط پویای داخلی و محیطی را تا حدودی امکان‌پذیر می‌کنند. افزون بر اولویت‌های سیاست خارجی، کشورها اغلب بسترهای پیگیری این اولویت‌ها را نیز اولویت‌بندی می‌کنند. به این ترتیب، چارچوب و گستره دگرگونی سیاست خارجی براساس اهداف و سیاست داخلی دولت‌ها، شرایط محیطی (ذهنی و عینی) و نیز اولویت‌های پیگیری این اهداف متفاوت است. پی‌ریزی و پیگیری سیاست خارجی نیز در شرایط دگرگون‌شونده داخلی و خارجی، به صورت کنش متقابل دولت‌ها برای پیشینه‌سازی تأمین منافع ملی و کمینه‌سازی تهدیدات علیه امنیت ملی نمایان می‌شود (احمدیان و زارع، ۱۳۹۰: ۷۹). در ادامه مقاله و بر پایه چارچوب نظری مطرح‌شده، یعنی رئالیسم نوکلاسیک،

ابتدا اصول سیاست خارجی عربستان و سپس به‌طور خاص، سیاست خارجی این کشور در مورد یمن واکاوی می‌شود.

۲. سیاست خارجی عربستان سعودی؛ اصول و رویکردها

همان‌گونه که در بخش پیشین مطرح شد، تصور دولت‌ها از منافع و تهدیدها، رفتار آنها را شکل می‌دهد. از منظر سیاست‌مداران عربستان سعودی در شرایط مساوی، تهدید ایدئولوژیک بالاتر از تهدید نظامی قرار دارد؛ به این معنی که اگر یک دولت به‌دلیل برتری نظامی، تهدیدی برای عربستان تلقی شود و هم‌زمان دولتی دیگر، از نظر نظامی ضعیف‌تر بوده و از جنبه ایدئولوژیک با این کشور دشمن باشد، در این صورت سعودی‌ها تهدید ایدئولوژیک را فوری‌تر از تهدید نظامی می‌پندارند؛ حتی اگر این امر به‌معنای تقویت هژمونی بالقوه نظامی آن کشور ثالث باشد. برای مثال می‌توان به حمایت محتاطانه عربستان از صدام در جنگ علیه ایران اشاره کرد (Holsti, 1995: 176-177).

دیپلماسی عربستان سعودی از ابتدای تأسیس تاکنون «دیپلماسی مبارزه با تهدید [خارجی]» بوده و سرشت، ماهیت و منبع تهدیدات، تعیین‌کننده سیاست خارجی آن کشور در قبال سایر کشورها بوده است. توضیح اینکه، دولت سعودی به‌هیچ‌وجه یک واحد سیاسی «طبیعی» با پیشینه تاریخی یک دولت متمرکز و هویت مشترک قوی مانند مصر یا ایران نیست. بنابراین سیاست خارجی عربستان به‌راحتی از طریق چارچوب امنیت ملی فهمیده نمی‌شود. سیاست خارجی دولت عربستان سعودی به‌شدت تحت تأثیر تحولات و جریانات منطقه‌ای و گاه بین‌المللی بوده است که امنیت عربستان سعودی را تهدید کرده‌اند (عطایی و منصوری‌مقدم، ۱۳۹۲: ۱۳۷). نخبگان حاکم در عربستان از سیاست منطقه‌ای به‌منظور حفظ ثبات سیاسی رژیم در مقابل چالش‌های داخلی و خارجی استفاده می‌کنند. این امنیت ممکن است از طریق تهدیدات نظامی و همچنین ایدئولوژی‌های رقیب فراملی تهدید شود (Gause, 2011: 170). نانمن^۱ معتقد است دو هدف اصلی حاکمان سعودی در حیطة سیاست خارجی عبارتند از: ۱- امنیت داخلی؛ ۲- امنیت خارجی. به‌علاوه راه پیگیری هدف

دوم از نظر وی تا حدود زیادی توسط هدف نخست تعیین می‌شود (Nonneman, 2005). در محورهای طرح و اجرای سیاست خارجی عربستان که شبه‌جزیره، جهان عرب، جهان اسلام و نظام بین‌الملل را دربرمی‌گیرد، آل سعود اولویت‌ها را تعیین و اهداف را براساس این اولویت‌ها مشخص می‌کند (کاظمی، ۱۳۹۰: ۲۵). به این ترتیب سیاست خارجی عربستان دارای چارچوب مشخص با سیاست‌گذاران محدود بوده و اولویت‌های آن نیز روشن است. در این مورد به نظر می‌رسد یمن از نگاه آل سعود به دلیل پیوستگی جغرافیایی و امنیتی در درجه نخست اهمیت قرار می‌گیرد که هم‌زمان نیاز به توجه و برخوردی محتاطانه دارد. بنابراین با توجه به اهمیت یمن در سیاست‌گذاری خارجی عربستان، در ادامه به اصول سیاست خارجی عربستان در رابطه با یمن، در دوره‌های زمانی مختلف اشاره می‌شود.

۳. سیاست خارجی عربستان در مورد یمن

دو عامل ژئوپلیتیک و ایدئولوژی در شکل‌گیری سیاست خارجی عربستان در قبال یمن مؤثر هستند. در هر برهه زمانی یکی از این دو عامل به اهرمی تعیین‌کننده تبدیل می‌شود. شاخصه‌های مؤثر ژئوپلیتیک در روابط دو کشور عبارتند از «اختلافات سرزمینی» و «نیروی کار یمنی در عربستان». همچنین مهم‌ترین تهدید ایدئولوژیک برای عربستان را می‌توان «نوع حکومت» در یمن نامید. در ادامه هر یک از این ویژگی‌ها به تفصیل بررسی می‌شود.

همان‌گونه که گفته شد از نظر ژئوپلیتیک، یکی از موضوعات مهم در روابط دو کشور چشم‌داشت عربستان سعودی به خاک یمن است که ریشه تاریخی دارد. به‌عنوان مثال، اتحادی که در سال ۱۹۹۰ بین دو یمن جنوبی و شمالی به وجود آمد، باعث شد که آل سعود با ترس از قدرت‌یابی بیشتر یمن و تضعیف موقعیت منطقه‌ای خویش در پی کارشکنی برآید. فشارهای مضاعف ریاض برای حفظ موقعیت برتر و نیز تثبیت ثبات در مرزهای مشترک باعث شد که بالاخره عبدالله صالح، دیکتاتور یمن تن به مصالحه بدهد و از زمان امضای پیمان طائف، دولت سعود با حمایت از عبدالله صالح مانع هرگونه تحولی در مرزها و اوضاع داخلی یمن شده است.

موضوع اختلاف مرزی از نظر تاریخی به نیمه نخست قرن بیستم و رقابت خاندان آل حمیدالدین و آل سعود برای بسط نفوذ و حیطه اعمال قدرت خود در شبه جزیره عرب برمی گردد. این رقابت و اختلاف بر سر مناطق مرزی و سرزمین‌های دو طرف بین دو پادشاهی، سرانجام منجر به لشکرکشی امام یحیی به عربستان شد. در نتیجه جنگی که در اوایل دهه ۱۹۳۰ رخ داد، یمن شکست خورد و با میانجی‌گری کشورهای عربی، توافق‌نامه‌ای بین دو کشور امضا شد که کنترل سرزمین‌های مورد ادعای یمن و نیز سرزمین‌های دیگری در مناطق جیزان، عسیر و نجران را به عربستان سعودی سپرد (Cordesman, 2003: 64). به علاوه سعودی‌ها برای تحقیر آل حمیدالدین، امام یحیی را به پرداخت غرامت جنگی توافق‌نامه طائف به یمن، حتی با استحال نظام امامت به جمهوری و وحدت دو یمن مجبور کرد که این مشکل همچنان بر حافظه تاریخی ملت یمن سنگینی می‌کند. پس از امضای توافق‌نامه طائف در سال ۱۹۳۴، تمامی تحولاتی که در روابط یمن و عربستان رخ داده، متأثر از این توافق‌نامه و در راستای تقویت یا تضعیف آن بوده است. از یک سو سعودی‌ها درصدد نهایی کردن این توافق‌نامه و تعیین مرزهای دو کشور براساس آن بودند و از سوی دیگر، یمنی‌ها با استناد به بندی در این توافق‌نامه، آن را موقت می‌دانستند و از پذیرش آن به‌عنوان اساس تعیین مرزها خودداری می‌کردند. احساس حقارت یمنی‌ها که در مخالفت آنها با تعیین مرزها بازتاب یافت و نیز جمعیت و توانایی‌های یمن در مقایسه با عربستان (پیش از دوره شکوفایی نفتی) به رواج نوعی یمن‌هراسی در عربستان منجر شد.

موضوع دیگری که می‌توان در حوزه ژئوپلیتیک در روابط دو کشور بررسی کرد، موضوع نیروی کار یمنی در عربستان است. حرکت نیروی کار یمنی به سمت عربستان که بیشتر ساکن نیمه شمالی بودند، از دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ به‌طور ثابت رشد کرد. اما در ادامه و در پی موضع‌گیری یمن طی تجاوز عراق به کویت، بهانه مناسبی برای اعمال فشار از سوی عربستان بر دولت استقلال‌خواه یمن متحد فراهم شد. یمن به‌صراحت به حمایت از عراق یا مخالفت با عربستان برخاست، بلکه کوشید رسماً بی‌طرف بماند. با این حال عربستان تصمیم به اخراج حدود یک میلیون کارگر یمنی از خاک خود گرفت (عطارزاده، ۱۳۸۰).

جدول شماره (۱) آماری از حضور نیروی کار یمنی در عربستان را در سال ۲۰۰۴ نشان می‌دهد. طبق برآورد رابرت و باریا، این ترتیب در سال ۲۰۱۰ نیز ثابت مانده است (Roper and Barria, 2014). پول فرستاده‌شده از سوی کارگران یمنی در خارج از این کشور از جمله عربستان سعودی، نقشی اساسی در اقتصاد و درآمدهای یمن داشته است؛ تا جایی که این منبع درآمد در کنار پول حاصل از فروش نفت و دیگر منابع طبیعی، درصد قابل‌توجهی از تولید ناخالص ملی کشور را به خود اختصاص داده است. نمودار شماره (۱) سهم هریک از دو مورد اخیر را در بازه سال‌های ۲۰۱۳-۱۹۹۰ نشان می‌دهد. (Index Mundi, 2015). گفتنی است اگرچه در بازه سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۱۱، اهمیت پول فرستاده‌شده از سوی کارگران یمنی کاهش یافته، اما پس از سال ۲۰۱۱ و با کاهش درآمد ناشی از نفت بار دیگر اهمیت خود را به‌طور نسبی بازیافته است.

جدول شماره (۱). جوامع مهاجران در عربستان سعودی براساس ملیت در سال ۲۰۰۴

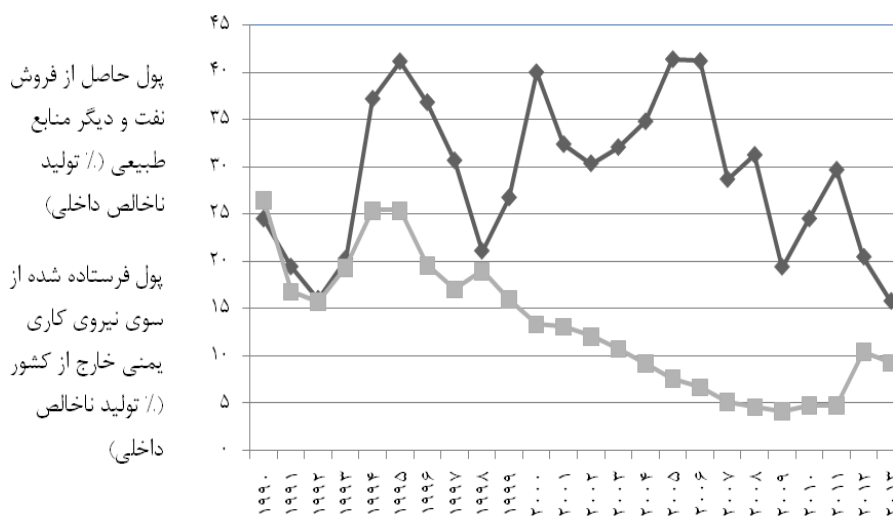
تعداد برحسب هزار نفر	ملیت
۱۳۰۰	هند
۹۰۰	پاکستان
۹۰۰	مصر
۸۰۰	یمن
۵۰۰	فیلیپین
۴۰۰	بنگلادش
۳۵۰	سريلانكا

Source: Kapiszewski, 2006

روی دیگر سیاست خارجی عربستان سعودی در مقابل یمن را عامل ایدئولوژی شکل می‌دهد. شاید بتوان نوع حکومت حاکم بر یمن (پادشاهی، جمهوری و...) را در این قالب گنجانده. می‌توان مدعی شد سعودی‌ها تا پیش از حضور نظامیان در مسند قدرت در یمن چندان به فکر اعمال نفوذ و سلطه خود بر آن کشور نبودند، اما در پی به قدرت رسیدن نظامیان، یمن وارد مرحله‌ای شد که اصطلاحاً جمهوری سوم (۱۹۷۸-۱۹۷۴) یا جمهوری سرهنگ حمدی نامیده می‌شود و طی آن اصلاحاتی در امور داخلی صورت گرفت. در ادامه

روندهای داخلی یمن و با وحدت یمن شمالی و جنوبی در سال ۱۹۹۰، دولت جدید وارد یک دوره انتقالی برای تأسیس سازمان‌های سیاسی ملی شد. گشودن باب انتخابات، احزاب رقابتی و مطبوعات مستقل در جریان وحدت دو یمن، دولت اقتدارطلب عربستان سعودی را نگران کرد (عطارزاده، ۱۳۸۰). با این حال همه آنچه سیاست عربستان در مورد یمن شکل می‌دهد را نمی‌توان بر پایه ایدئولوژی تبیین کرد. به‌عنوان مثال در طول سال‌های اخیر روایتی مبنی بر تقابل ایدئولوژی وهابیت با زیدی‌های یمن (که بیشتر در شمال این کشور و بخشی از جنوب عربستان حضور دارند) شکل گرفته است. با این حال این روایت همواره مصداق نداشته است. به‌عنوان مثال در دهه ۱۹۶۰، سعودی‌ها از حکومت امامی‌های زیدی در برابر ناسیونالیست‌های عرب که از سوی مصر حمایت می‌شدند و همچنین برخی از قبایل طرفدار تغییر وضع موجود، حمایت کردند (Salisbury, 2014).

نمودار شماره (۱). مقایسه سهم پول فرستاده‌شده از طرف نیروی کار خارجی یمنی با درآمد فروش نفت و منابع طبیعی (۱۹۹۰-۲۰۱۳)



براساس آنچه در این بخش بیان شد به نظر می‌رسد در مورد رفتار عربستان در مورد یمن شاهد نوعی عمل‌گرایی هستیم. این عمل‌گرایی در هر مقطع زمانی صورتی به خود می‌گیرد که در نگاه نخست، متناقض با مقطع زمانی دیگر می‌نماید. اما در واقع سیاست در هر مقطع متناسب با نوع تهدیدی است که از سوی یمن متوجه عربستان می‌شود. آنچه

مسلم است تلاش عربستان برای تسلط بر امور داخلی یمن، عنصر ثابت سیاست خارجی سعودی‌ها بوده است. از این رهگذر، آنها با به‌نمایش گذاشتن اقتدار و جایگاه پدران خود در منطقه شبه‌جزیره عربی، در پی برخورد از موضع بالا با همسایه جنوبی خود بوده‌اند. روایت ناموثقی در جامعه یمن رایج است که براساس آن، ملک عبدالعزیز، مؤسس و بانی پادشاهی عربستان سعودی، هنگام مرگ، فرزندان ارشد خود را گرد آورده و به آنها گفت: «راحتی شما در ضعف یمن است و بهروزیتان در رنج آن» (الریس، ۱۹۹۸: ۱۳۱). صرف‌نظر از صحت و سقم این روایت، خط‌مشی سعودی‌ها در قبال یمن در طول قرن بیستم، مؤید باور آل سعود به مضمون آن است. به‌این‌ترتیب عربستان سعودی از دهه ۱۹۳۰ سیاست‌هایش در قبال یمن را بر مبنای همین نگرش بدبینانه به تحولات این کشور دنبال کرده است.

عربستانی‌ها به یمن به‌عنوان یک کشور پرجمعیت و درعین‌حال پرمشکل در همسایگی خود می‌نگرند که هم‌زمان نیازمند توجه و برخورد محتاطانه است. درواقع نگاه عربستان به یمن بیش از هر چیز از زاویه امنیت داخلی است و بیش از آنکه از طریق وزیر امور خارجه به طرح‌ریزی سیاست در این کشور بپردازد، از وزیران کشور و دفاع خود در این زمینه بهره می‌گیرد (Salisbury, 2014).

طی سال‌های طولانی، برادران سدیری، مسئولیت مذاکرات مرزی بین عربستان و یمن را در دست داشته‌اند. در بین این برادران، شاهزاده سلطان در مقطعی طولانی و از سال ۱۹۷۴ به‌عنوان وزیر دفاع، نقش رهبری را در این مذاکرات ایفا کرد. پس از بیماری فهد، برادر نزدیک به وی، یعنی نایف نیز به‌عنوان وزیر کشور در مقطعی وارد موضوع یمن شد. برای مثال وی در سال ۱۹۹۳ موافقت‌نامه‌ای را با همتای فرانسوی خود برای کنترل الکترونیکی مرز مشترک با یمن، امضا کرد (Fustier, 2000: 105). در ادامه مقاله، نوع این تهدید در مقاطع تاریخی مختلف و در مقابل، سیاست عربستان به‌تفکیک مورد واکاوی قرار می‌گیرد. همان‌گونه که گفته شد تمرکز اصلی این مقاله بر سال‌های بین دهه ۱۹۷۰ تا ۲۰۱۴ است.

۱-۳. تهدید ایدئولوژیک، دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰

عربستان در دهه ۱۹۶۰ در مقابل کودتای عبدالله السلال، به حمایت از سلطنت‌طلبان یمنی پرداخت، زیرا بیم آن می‌رفت که نظام جمهوری با حمایت جمال عبدالناصر، به قدرتی تجدیدنظرطلب در جنوب شبه‌جزیره عرب تبدیل شود و برای تعدیل و یا لغو توافق‌نامه طائف دست به تحرکاتی بزند. تحت تأثیر این امر، سعودی‌ها تا زمان سقوط عبدالله السلال در سال ۱۹۶۷ دست از حمایت سلطنت‌طلبان دشمنان سابق خود برداشتند.

به‌طور کلی در طول دهه ۱۹۶۰ و بسیاری از سال‌های دهه ۱۹۷۰ عمده‌ترین نگرانی عربستان سعودی نه از وضعیت خلیج فارس، بلکه از اوضاع بی‌ثبات و بحرانی جنوب غربی شبه‌جزیره عربستان ناشی می‌شد. به‌عبارت دیگر، در آن زمان سواحل عربستان سعودی در خلیج فارس در مقایسه با دیگر مرزهای آن کشور از آرامش بیشتری برخوردار و کمتر موجب نگرانی بود. عربستان سعودی ایجاد نظام جمهوری در یمن را یک مبارزه مستقیم ایدئولوژیکی بر ضد خود تلقی می‌کرد. این برداشت عربستان سعودی با سخنان رئیس‌جمهور سلال که اعلام کرد قصد ایجاد یک جمهوری در «شبه‌جزیره عربستان» را دارد، تقویت شد. علاوه بر این، حضور نیروهای مصری در شبه‌جزیره عربستان نیز تهدیدی برای امنیت عربستان به‌شمار می‌رفت. در طول جنگ داخلی یمن، بارها مرزهای جنوبی عربستان از سوی نیروهای جمهوری‌خواه و مصری مورد حمله قرار گرفت و عربستان سعودی قادر به کنترل و محافظت از مرزهای طولانی خود نبود (جعفری ولدانی، ۱۳۷۲).

عربستانی‌ها طی دهه ۱۹۷۰ از قدرت اقتصادی و ارتباط خود با سیاسیون مهم یمن به‌منظور کنار زدن پیمان اتحاد دو یمن و جلوگیری از گسترش نفوذ دولت یمن جنوبی که از سوی شوروی سابق پشتیبانی می‌شد، استفاده کردند (Gause, 2011: 174-175). بخشی از این ارتباط به‌شکل پرداخت حقوق ماهانه به افراد دولتی و قبایل بوده است (Ginny & Gerd, 2011). بنابراین در طول این دو دهه، بزرگ‌ترین تهدید پیش‌روی سعودی‌ها در سطح منطقه به‌طور کلی و از سوی یمن به‌طور خاص، گروه‌های چپ بودند. برای مقابله با این تهدید عربستان به‌طور مستقیم و هم‌زمان از دولت یمن و رهبران نظامی و سیاسی این کشور حمایت و پشتیبانی کرد.

۲-۳. تهدید سرزمینی؛ عربستان و یمن (۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰)

مهم‌ترین تحول رخ داده در این بازه، وحدت یمن شمالی و جنوبی در سال ۱۹۹۰ است. این وحدت کاملاً برخلاف خواست عربستان بود، زیرا احتمالاً باعث قدرت گرفتن بیشتر یمن و تلاش برای بازنگری در توافق‌نامه طائف می‌شد. اغلب کودتاهای پی‌درپی تا پیش از وحدت دو یمن با حمایت عربستان و به دلیل حرکت حکومت‌های یمن به سمت وحدت صورت می‌گرفت. عربستان در سال ۱۹۹۰ بزرگ‌ترین مخالف وحدت یمن بود و پس از وحدت به تحرک گسترده‌ای برای تجزیه یمن پرداخت (الیسون، ۲۰۰۹). افزون بر این، عربستان از فعالیت شرکت‌های نفتی بین‌المللی در سرزمین‌های یمن جلوگیری می‌کرد و عملیات اکتشاف نفت در یمن را با هشدار دادن به این شرکت‌ها با مانع مواجه می‌ساخت (لويس، ۱۹۹۸: ۱۴۶).

عربستان همچنین در این بازه به حمایت از اپوزیسیون یمنی از جمله جنبش جدایی طلب جنوب پرداخت؛ جنبشی که تا پیش از این مقطع، دشمن عربستان به حساب می‌آمد. نگرانی عربستان از وحدت یمن زمانی نمود عینی به خود گرفت که علی عبدالله صالح به‌عنوان نخستین رئیس‌جمهور یمن متحد از حمله صدام به کویت در سال ۱۹۹۰ اعلام حمایت کرد. پاسخ عربستان در برابر این موضع یمن به حدی قاطع بود که برخی از آن به‌عنوان جنگ اقتصادی علیه صنایع یاد می‌کنند. عربستان حدود ۸۰۰ هزار نفر از یمنی‌های کارگر را که درآمد ۱۰۰۰ میلیون دلاری سالیانه برای یمن به دست می‌آوردند، اخراج کرد. هم‌زمان کمک‌های اقتصادی سالانه ۱۰۰ میلیون دلاری عربستان نیز قطع شد. کویت و امارات نیز دست به اقدام مشابهی در مورد کمک‌های اقتصادی خود به یمن زدند. عربستان همچنین حالت ویژه برای کارگران یمنی را لغو کرد و هزینه‌های حج زائران این کشور را که تا آن زمان توسط عربستان پرداخت می‌شد، برگرداند (Fustier, 2000: 103).

هدف سعودی‌ها از چنین فعالیت‌هایی، فشار بر صنایع برای کشاندن این کشور به پای میز مذاکره بر سر موضوع مرزی و قبولاندن پذیرش توافق‌نامه طائف به‌عنوان مبنای تعیین مرزهای دو کشور و نهایی کردن آن بوده است. به‌ویژه با توجه به عدم تولید جدی نفت و گاز در یمن و بی‌ثباتی داخلی این کشور، به‌نظر می‌رسد این ابزار توانست مؤثر واقع شود.

در نهایت در سال ۲۰۰۰، توافق نامه مرزی جده بر مبنای پذیرش توافق نامه طائف بین دو کشور به امضا رسید که در ادامه به این مقطع اشاره می شود.

۳-۳. گذار از رویارویی به همکاری (۲۰۱۱-۲۰۰۰)

سال ۲۰۰۰، نقطه عطف تحول در نگرش و اهداف عربستان سعودی در قبال یمن است. در این سال و با امضای توافق نامه جده، مناقشه دیرینه دو کشور بر سر سرزمین های مورد اختلاف و نیز تعیین و تحدید مرزها به پایان رسید و روابط دو کشور از وضعیت تضاد و تقابل، به تعامل سازنده برای بهبود شرایط امنیتی مناطق مرزی سوق یافت (الماوی، ۲۰۰۹). در واقع توافق نامه ۲۰۰۰، سند گذار از مرحله رویارویی به مرحله همزیستی و همکاری در روابط دو کشور بود. عربستان سعودی در ازای رسیدن به دو هدف تعیین و تحدید نهایی مرزها و ضعف و زوال دموکراسی یمن، از هدف تجزیه و تقسیم یمن دست کشید. با برطرف شدن این دو تهدید، عربستان سعودی دیگر از تجزیه یمن و یا اپوزیسیون آن حمایت نکرد و برخلاف سال ۱۹۹۴ در سال های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۹ در مقابل حوثی ها با دولت یمن همکاری اطلاعاتی داشت و در دور ششم جنگ های صعده به طور مستقیم علیه حوثی ها وارد جنگ شد.

در مورد اهداف عربستان از ورود به جنگ های صعده نیز می توان دو گانه تهدید بالقوه ژئوپلیتیک-ایدئولوژیک را به کار گرفت. در این مقطع از یک سو، یمن شاهد فعالیت فزاینده القاعده است؛ به ویژه در سال ۲۰۰۹ دو زیرمجموعه سازمان القاعده در یمن و عربستان ادغام شدند و «القاعده در شبه جزیره عربستان»^۱ را تشکیل دادند. در بیانیه تأسیس این سازمان بیان شده بود که ستیزه جویان از خاک یمن برای تدارک حملات به خاک سعودی و ورای آن بهره خواهند گرفت (ابوالطالب، ۲۰۰۹).

از سوی دیگر، با افزایش دامنه حضور زیدی ها و تقابل زیدی ها با وهابیت و نزدیکی آنها به شیعیان دوازده امامی با توجه به وجود اقلیت های شیعه و اسماعیلی در عربستان، خطر تعامل شیعیان و زیدی ها برای ثبات داخلی عربستان باعث نگرانی سعودی ها شد.

۱. القاعده فی الجزیره العرب

همچنین جایگزین‌های خطرناک یمن متحد می‌توانست به نوبه خود یک خطر بالقوه ژئوپلیتیک به حساب آید. عربستان سعودی با توجه به نهایی شدن توافق‌نامه طائف از جایگزین‌هایی که در صورت سقوط حکومت علی عبدالله صالح و تجزیه یمن احتمالاً به وجود خواهند آورد، استقبال نمی‌کند (صادقی و احمدیان، ۱۳۸۹: ۲۷۰-۲۵۳).

عربستان سعودی عمدتاً تحت تأثیر مسائل یادشده و با توجه به ناتوانی ارتش یمن در سرکوب حوثی‌ها و خطرات طولانی شدن جنگ صعده و نیز کشیده شدن رویارویی ارتش یمن و حوثی‌ها به مناطق جنوبی عربستان، وارد جنگ شد. سعودی‌ها به هرگونه تحولی به مثابه زنگ خطری برای بازبینی و یا لغو یکجانبه توافق‌نامه جده می‌نگرند. تحت تأثیر این نگرش، سعودی‌ها نقش فعالی در یمن بازی می‌کنند تا علاوه بر پیشگیری از تضعیف و یا سقوط حکومت صالح، از تبدیل شدن آن به سرزمینی برای عملیات تروریستی علیه خاک عربستان جلوگیری کنند. این منطق دقیقاً در مقطع پس از سال ۲۰۱۱ و رسیدن تحولات عربی به یمن تکرار می‌شود. در ادامه مقاله این مقطع مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳-۴. مهار خیزش مردم یمن؛ چالش ایدئولوژیک (۲۰۱۴-۲۰۱۱)

پیش از بحران فراگیر ۲۰۱۱، یمن شاهد اعتصاب‌های پی‌درپی نمایندگان اپوزیسیون در مجلس و تعدادی از فعالان در اعتراض به اصلاح قانون اساسی برای فراهم آوردن امکان نامزدی دوباره علی عبدالله صالح - رئیس‌جمهور یمن به مدت ۳۲ سال - بود. این اعتصاب‌ها زمینه مناسبی برای گسترش اعتراض‌های مردمی فراهم ساخته بود، اما اعتراضات فراگیر مستقل از احزاب اپوزیسیون آغاز شد. آغاز بحران فراگیر یمن که با سقوط مبارک در مصر همراه شد، نگرانی‌های گسترده‌ای را در ریاض برانگیخت. سعودی‌ها که به تازگی بزرگ‌ترین متحد خاورمیانه‌ای خود را از دست داده بودند، با خطر دیگری در جنوب (یمن) و نیز خطر گسترش این دگرگونی‌ها به خاک خود روبرو شدند. اما پس از غلبه بر اعتراضات داخلی و بحران بحرین، عربستان باز هم در چارچوب شورای همکاری، ابتکاری برای حل و فصل بحران گسترده یمن مطرح کرد (ناسخ، ۱۳۸۸).

محور سیاست سعودی‌ها در یمن، برقراری ارتباطی قوی با رهبران اپوزیسیون یمن برای کنترل اوضاع آن کشور، پس از کناره‌گیری علی عبدالله صالح بود. در واقع سعودی‌ها با قدرتمندترین رهبران اپوزیسیون حزب اسلام‌گرای اصلاح، ارتباط نیرومندی دارند. به نظر می‌رسد عربستان با توجه به آشکار شدن امکان ناپذیری بقای صالح در قدرت، در صدد برآمد با همکاری متحدان خود در یمن و به قدرت رساندن آنها، تحولات را تا حدودی کنترل کند. براساس این طرح که در نوامبر ۲۰۱۲ در ریاض به امضای صالح و مخالفانش رسید، قرار شد صالح اختیارات خود را به معاونش، عبد ربه منصور هادی منتقل کند و دولت وحدت ملی به ریاست یک شخصیت مخالف تشکیل شود. پس از اجرای این بندها مجلس نمایندگان یمن قانون اعطای مصونیت کامل به صالح را تصویب کرد و صالح، استعفای خود را به مجلس تقدیم نمود و از یمن خارج شد. توافق در مورد انتخاب یک نامزد برای ریاست جمهوری، بخشی از طرح شورای همکاری خلیج فارس برای حل بحران یمن است (کرمی، ۱۳۹۱). با این طرح سعودی‌ها ابتدا تلاش کردند برای برون‌رفت صالح از بحران به راهکارهای سیاسی پناه ببرند، لذا با استفاده از شورای همکاری خلیج فارس طرح خود را برای حفظ ساختار سیاسی یمن دنبال کردند، اگرچه موج تظاهرات یمن با فاصله کمی از قیام ملت‌های تونس، مصر و لیبی آغاز شد، اما روند آن به دلیل دخالت مستقیم عربستان به مراتب کندتر بوده و با موانع متعددی روبرو شد. اما با شکست این طرح، اکنون آنها به طرفداران صالح تجهیزات نظامی می‌دهند و حتی یک گروه از نیروهای سعودی، علی عبدالله صالح را تا بازگشت به یمن همراهی کردند.

عربستان به بخش گسترده‌ای از خاک یمن - حتی پس از امضای قرارداد مرزی - چشم طمع دوخته و پس از اینکه بخش وسیعی از این کشور را براساس قرارداد جده تحت کنترل خود درآورد، تلاش می‌کند تا به مبارزه با انقلاب یمن بپردازد. علت این مسئله هم کشف نفت در اراضی مورد ادعای طرفین است (جعفری ولدانی، ۱۳۷۲: ۵۳). اگرچه در قرارداد جده، یمن از بسیاری از سرزمین‌های خود چشم‌پوشی کرد، ولی باین‌وجود هنوز مسئله و تنش درباره مرزهای عربستان و یمن به پایان نرسیده است. استقرار حوثی‌ها در مناطق همجوار عربستان، خطری در برابر اهداف عربستان تلقی می‌شود. عربستان به بهانه مبارزه

با القاعده، مانورهایی را با ایالات متحده آمریکا برگزار کرده است که هدف پشت پرده این کشور از اجرای چنین مانورهای مشترکی، در اختیار گرفتن نفت یمن است (کرمی، ۱۳۹۰).

نتیجه گیری

این مقاله به دنبال پاسخ به این پرسش بود که یمن چگونه می‌تواند منافع حیاتی عربستان را به خطر اندازد. براساس آنچه در بخش‌های مختلف مقاله بحث شد، در پاسخ به پرسش اصلی پژوهش، فرضیه مطرح این است که دو عامل ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک در به خطر افتادن منافع عربستان از سوی یمن مؤثر هستند که در هر برهه زمانی، یکی از این عوامل به عامل تعیین‌کننده تبدیل شده است.

یمن بیش از هر چیز از این منظر برای عربستان اهمیت دارد که می‌تواند شرایط داخلی این کشور را در معرض خطر قرار دهد. همان‌گونه که گفته شد، برقرار شدن الگوهای بر مبنای نوعی تکثرگرایی سیاسی یا حکومت جمهوری در همسایه جنوبی این کشور، همواره یک عامل مزاحم برای پادشاهی سعودی بوده است. این موضوع در کنار اختلافات سرزمینی که به بیش از ۷۰ سال پیش بازمی‌گردد، مجموعه‌ای شامل دو عامل ایدئولوژی و ژئوپلیتیک را شکل می‌دهد. از دهه ۱۹۷۰ در هر مقطع زمانی یکی از این دو عامل، تعیین‌کننده بوده است. طی دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ عامل ایدئولوژی گروه‌های چپ و ناسیونالیست عرب، تهدید اصلی عربستان از سوی یمن بوده است. آنها طی دهه ۱۹۷۰ از قدرت اقتصادی و ارتباط خود با سیاسیون مهم یمن، به‌منظور کنار زدن پیمان اتحاد دو یمن و جلوگیری از گسترش نفوذ دولت یمن جنوبی که از سوی شوروی سابق پشتیبانی می‌شد، استفاده کردند. درحالی‌که در دهه ۱۹۹۰ عمدتاً تهدید ژئوپلیتیک برجسته شد. توافق وحدت یمن در سال ۱۹۹۰، سعودی‌ها را غافلگیر کرد و موضع یمن متحد در مخالفت با عربستان در جریان بحران ۱۹۹۱-۱۹۹۰ خلیج فارس را به دنبال داشت. در سال ۱۹۹۴ ریاض به‌طور آشکار به پشتیبانی از تلاش‌های رقیب ایدئولوژیک سابق خود، یعنی حزب سوسیالیست یمن برای گسستن از دولت یمن متحد پرداخت. پس از شکست طرح‌های تجزیه طلبانه، سال‌ها طول کشید تا سعودی‌ها به مصالحه با دولت صالح برسند.

امضای تفاهم‌نامه مرزی بین دو کشور در سال ۲۰۰۰ به‌مثابه از بین رفتن عامل عمده رقابت بین دو کشور بود. با امضای این تفاهم‌نامه تا سال ۲۰۱۱، تهدید عمده‌ای به‌جز مهار حوثی‌ها (به‌عنوان یک تهدید ایدئولوژیک) مطرح نیست تا اینکه با رسیدن قیام‌های عربی به یمن، تهدید ناشی از تحول در نوع حکومت یمن، تعیین‌کننده می‌شود. در مجموع باید گفت تعامل با یمن برای عربستان دشوارتر از دیگر کشورهای شورای همکاری خلیج فارس بوده است.

همان‌گونه که گفته شد، سعودی‌ها سابقه دخالت طولانی در سیاست داخلی یمن شمالی سابق و تا حدود کمتری در یمن جنوبی سابق داشتند. علت این امر نیز بیش از هر چیز به تفاوت ساختار اجتماعی در این دو منطقه بازمی‌گردد. در مناطق شمالی یمن عمدتاً قبایل، حضور مؤثری دارند، درحالی‌که جامعه مدنی و تحصیل‌کرده‌های یمن بیشتر در جنوب هستند. در مجموع باید گفت سعودی‌ها فاقد نوعی تسلط سازمان‌یافته در روابط خود با یمن بوده‌اند، اما با این حال در دو دهه گذشته توانسته‌اند از ایجاد پایگاه نفوذ توسط دیگر قدرت‌ها جلوگیری کنند. بنابراین به‌طور خلاصه شاید بتوان گفت نفوذ عربستان در یمن بیش از آنکه ایجابی باشد، سلبی است.

با توجه به موارد مطرح‌شده در بخش‌های پیش شاید این مسئله به این موضوع برمی‌گردد که یمن به‌عنوان همسایه عربستان و یکی از کشورهای شبه‌جزیره عربستان، از نظر آل‌سعود همواره یکی از فوری‌ترین تهدیدات بالقوه خارجی بوده است. در پاسخ به این تهدید، سعودی‌ها با وجود تلاش برای افزایش نفوذ در عرصه داخلی یمن بیش از آنکه به‌دنبال به‌پیش بردن دستور کار خود در یمن باشند، تلاش کرده‌اند از نفوذ دیگر بازیگران در این کشور جلوگیری کنند. پیگیری سیاست «نفوذ» و «یمن ضعیف» در عرصه سیاسی یمن، عنصر تداوم در استراتژی عربستان نسبت به یمن بوده است و برای دستیابی به این هدف سعودی‌ها از دو ابزار دیپلماسی دلار و همراه کردن قبایل استفاده کرده‌اند.

منابع

الف) فارسی

- احمدیان، حسن (۱۳۸۹)، «نقش عربستان در توسعه همکاری‌های منطقه‌ای»، **پایان نامه کارشناسی ارشد**، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- احمدیان، حسن و محمد زارع (۱۳۹۰)، «استراتژی عربستان سعودی در برابر خیزش‌های جهان عرب»، **فصلنامه ره‌نامه سیاست‌گذاری**، سال دوم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۰، صص ۹۷-۷۵.
- اسدی، علی‌اکبر (۱۳۸۹)، «رنالیسم و رویکردهای رقیب به سیاست خارجی»، **فصلنامه راهبرد**، شماره پنجاه‌وشش، سال نوزدهم.
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۷۲)، «عربستان سعودی: نگاه به یمن»، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، شماره ۶۹ و ۷۰، صص ۴۸-۵۶.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۸)، «سیاست خارجی ایران؛ قابلیت و امکان تغییر»، **فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی**، سال اول، شماره ۱، صص ۴۰-۲۱.
- صادقی حسین و حسن احمدیان (۱۳۸۹)، «دگرگونی جایگاه منطقه‌ای یمن: امکانات و چالش‌ها»، **فصلنامه راهبرد**، سال نوزدهم، شماره ۵۶، صص ۲۷۰-۲۵۳.
- عطارزاده، مجتبی (۱۳۸۰)، «یمن و چالش با عربستان: اعمال حاکمیت ملی ابزار هویت مستقل»، **نشریه مطالعات خاورمیانه**، شماره ۲۵.
- عطایی، فرهاد و محمد منصوری‌مقدم (۱۳۹۲)، «تبارشناسی سیاست خارجی عربستان سعودی: راهبردی واقع‌گرایانه بر بستری هویتی»، **فصلنامه روابط خارجی**، سال پنجم، شماره اول.
- کاظمی، حمیدرضا (۱۳۹۰)، «تحول در سیاست خارجی عربستان پس از سال ۲۰۰۳»، **پایان‌نامه کارشناسی ارشد**، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه.
- کرمی، کامران (۱۳۹۰)، **یمن در نگاه استراتژیک عربستان**، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، در: <http://fa.cmess.ir/View/tabid/127/ArticleId/1353.aspx>.
- کرمی، کامران (۱۳۹۱)، **عربستان و مدیریت تحولات در یمن**، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح، در: <http://peace-ipsc.org/fa>.
- میررضوی، فیروزه و بهزاد احمدی لفورکی (۱۳۸۳)، **راهنمای منطقه و کشورهای حوزه خلیج فارس**، چاپ اول، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- ناسخ، حمیدرضا (۱۳۸۸)، «گسترش بحران یمن با دخالت نظامی عربستان و اردن»، **روزنامه خراسان**، ۲۱ آبان ۱۳۸۸، ص ۳.

ب) عربى

اليسون، جراهام (٢٠٠٩)، «فيروس الانفصال اليمنى سبب قلقاً بالغاً للسعوديين»، جريدة أيلاف اليمنية.

سلامة، غسان (١٩٨٠)، السياسة الخارجية السعودية منذ عام ١٩٥٤: دراسة فى العلاقات الدولية، معهد الإنماء العربى.

الماوى، منير (أغسطس ٢٠٠٩)، هل تدعم السعودية مشروع الانفصال اليمنى؟، در: التجمع من أجل الديمقراطية العراقى.

الريس، رياض نجيب (١٩٩٨)، رياح الشمال السعودية و الخليج و العرب فى عالم التسعينات، بيروت، رياض الريس للكتب و النشر، الطبعة الثالثة.

ج) انگليسى

Al-Rasheed, Madawi and Robert Vitalis (2004), **Counter-Narratives: History, Contemporary Society, and Politics in Saudi Arabia and Yemen**, Palgrave Macmillan.

Cordesman, Anthony H. (2003), **Saudi Arabia Inters the Twenty- First Century: The Political Foreign Policy, Economic and Energy Dimensions**, Washington D.C.: Praeger Publishers.

Detalle, Renaud (2000), "The Yemeni-Saudi Conflict: Bilateral Transactions and Interactions", in: Detalle, Renaud (ed.), **Tensions in Arabia: The Saudi-Yemeni Fault Line**, SWP.

Fustier, Nathalie (2000), "The Saudi Perspective and US Interests", in: Detalle, Renaud (ed.), **Tensions in Arabia: The Saudi-Yemeni Fault Line**, SWP.

Gause III, F. Gregory (1990), **Saudi-Yemeni Relations: Domestic Structures and Foreign Influence**, Columbia University Press.

Gause III, F. Gregory (2011), "Saudi Arabia's Regional Security Strategy", in: Kamrava, Mehran (ed.), **International Politics of the Persian Gulf**, Syracuse University Press, pp. 174-175.

Hill, Ginny and Gerd Nonneman (May 2011), **Yemen, Saudi Arabia and the Gulf States: Elite Politics, Street Protests and Regional Diplomacy**, Chatham House, available at:

<http://www.chathamhouse.org/publications/papers/view/177061>.

Holsti, K.J (1995), **International Politics: A Framework for Analysis**, New Jersey: Prentice-Hall International Inc.

Index mundi (2015), <http://www.indexmundi.com/facts/yemen/workers'-remittances-and-compensation-of-employees>, and <http://www.indexmundi.com/facts/yemen/natural-resources-contribution-to-dp#NY.GDP.PETR.RT.ZS>.

Kapiszewski, Andrzej (2006), "Arab Versus Asian Migrant Workers in the GCC Countries", **United Nations Expert Group Meeting on International Migration and Development in the Arab Region**, available at: http://www.un.org/esa/population/meetings/EGM_Ittmig_Arab/P02_Kapiszewski.pdf.

Roper, Steven D. and Lilian A. Barria (2014), Understanding Variations in Gulf Migration and Labor Practices, **Middle East Law and Governance** 6, pp.32-52.

Salisbury, Peter (16 October 2014), **Saudi Arabia's Odd-Couple Relationship with Yemen**, Bloomberg Businessweek, available at: <http://businessweekme.com/Bloomberg/newsmid/190/newsid/97>.

Salisbury, Peter (2015), **Yemen and the Saudi-Iranian 'Cold War'**, Chatham House.

The World Fact Book (2014), <https://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/geos/ym.html>.